

ریخته و از عثمانیان پیشواز کردند. بسیاری از ایشان نیمه جانی میداشتند و خود نمی-  
دانستند گریه کنند و یا شادی نمایند. این دسته از سواران عثمانی که زودتر از دیگران  
رسیده بودند از کردان میبودند و بشیوه کردی خود از تاراج باز نمی ایستادند، و از  
آنسوی یکدسته از کردان اشنویه که گفتیم روسیان کوچانیده و بارومی آورده بودند  
بهمدستی او باش شهری دسته بندی کرده برای تاراج بخانه های مسیحیان که نهی  
گزارده و رفته بودند ریختند و در اینمیان برخی خانه های دیگری را هم تاراج کردند.  
مردم از دست آسوریان رها نگردیده دچار اینان گردیدند.

از آن سوی در این هنگام درمیسیون فرانسه یکداستان بدی رخ داد و آن اینکه  
بسیاری از مسیحیان که با دیگران همراهی نتوانسته و از بدست و پابی در شهر مانده  
و برای نگهداری خود بمیسیون پناهیده بودند سواران عثمانی با نجا تاخته و مردان را  
همگی کشتار کردند و کینه آدمکشان را از اینان جستند. از این بدتر آنکه مسیو  
سونتاق نماینده پاپ که سالها در ارومی زیسته و همیشه با مردم مهربانی کرده بود و پس  
از چیرگی آسوریان هم گروهی از خاندان ها را درمیسیون جا داد و همه را نگهداشت،  
و از این گذشته، درشش ماه زمان چیرگی مسیحیان همیشه نکوهش از دژ رفتاری و  
آدمکشی آنان مینمود و تا میتوانست بکاستن از خونخواری میکوشید، و این هنگام  
نیازی برای گریختن از شهر ندیده و با دیگران همراهی نموده بود، او را هم با چند  
تنی از کشیشان دستگیر کرده نگه داشتند. مردم از این داستان بسیار دلتنگ  
شدند و بنزد عثمانیان رفته رهایی ایشان را خواستند، ولی آنان پروا نمودند و  
فردا او را با دیگران بجلو مسجد مناره آورده و تیر باران کردند. کشته شدن او  
بهمه گران افتاد.

کسانی از مسیحیان خود ارومی از شهر نرفته و در خانه های دوستان خودشان  
از مسلمانان نهان شده بودند، و مسلمانان چون از برخی از ایشان نیکی دیده بودند  
بنگهداری میکوشیدند، ولی عثمانیان جستجو کرده و بدست آورده و همه را میکشتمند.  
یکی از کسانی که بدینسان بدست افتاد دکتر اسرائیل نامی بود که از سران مسیحیان  
بوده و خود دشمنی بسیار با مسلمانان نشان داده و بخونریزی پا فشاری مینموده، و در

انجمن شائزده تنی که خودیکی از باشندگان میبوده سرزنش و نکوهش بسیار بمسلمانان میکرده، و این شگفت که با همه این گناهان بجان خود ترسیده و در خانه یکی از مسلمانان پنهان شده بوده که پیدایش کردند و در جامعه زنان بیرون آوردند و پس از بازپرس و داوری در حیاط توپخانه بدارش زدند. دکتر پاکارد امریکایی را باینکتن دیگری که آنان نیز نرفته و باز مانده بودند دستگیر و بند کردند. چنانکه توفیق هم مینویسد این مسیحیان همه بیکحال نمی بودند و بسیاری از مسیحیان خود ارومی به پیش آمد خرسندی نداده و دلتنگی مینموده اند و کسانی از آنان آشنایان و دوستان خود را از مسلمانان نگه میداشته اند، و توفیق از اینگونه می شمارد. بارون مناسگان بازرگان تبریزی و دکتر شمویل و به به عیوضوف را. از آنسو کسانی هم از شمار دکترا اسرائیل می بوده اند که در دشمنی و کینه جویی اندازه نگه نمیداشته اند.

بدینسان ارومی بدست عثمانیان افتاد و اینان آنجا را لشکر گاه گردانیدند. اما مسیحیان که بیرون رفتند رو بسوی سلدوز روانه گردیدند. عثمانیان اندکی دنبالشان کرده و کسانی را از آنان که در پشت سر می بودند کشته و یکدسته از زنان و فرزندان را دستگیر ساخته و باز گردیدند. در راه دیگر کسی بجلو گیری نپرداخت، ولی در میان خودشان رشته از هم گسیخته و هر یکی جز در بند خود نمی بود، ارمنیان قاچاق و جلوها که در سلماس و ارومی آن بیدادها را با مسلمانان نموده بودند، این بار با همکیشان خود در رفتاری دریغ نمیداشتند. در نزدیکی میان دو آب در جایی بنام «سولی تپه» مجدداً سلطنه با یکدسته سوار و با یکتوپ در کمین مینشست و همینکه اینان رسیدند بیکبار بشلیک توپ و تفنگ پرداخت. مسیحیان بهم بر آمده هر کس برها گردانیدن جان خود کوشیده و بسیاری از ایشان زنان و فرزندان خود را گزارده بگریختند و بسیاری هم کشته گردیدند. پس از آنهم گردان از دنبالشان افتاده تا نزدیکیهای صاین قلعه بسیاری از ایشان کشتند و کالا و کچال فراوانی که همه از تاراج ارومی و سلماس می بود بدست آوردند. بدین رنج خود را بصیابین قلعه رسانیده و بانگلیسیان که در آنجا می بودند پیوستند.

از آنجا لگامشان بدست انگلیسیان می بود و دیگر آدم کشی نمی توانستند و

آنان همگی را که بنویسند ژنرال دنستروویل ، ازن و مرد و بزرگ و کوچک ، از دیک ، پینجاه هزار تن می بودند به بغداد فرستادند .

دکترت کشیش آمریکایی در میان راه در نزدیکی های سایین قلعه مرده و او را در بیابان پهلوی یک تیر تلگرافی بخاک سپرده و نشانی گزارده بوده اند که پس از پایان جنگ در زمان آرامش آمریکاییان فرستادند و آنرا به تبریز آوردند و در کورستان خودشان در لیلادا ( در آنجا که خوابگاه جوان پاک نهاد با سکرویل است ) بزیار خاک کردند .

بدینسان آشوب سلماس و ارومی فرونشست و نتیجه ای که دکترت و همدستان او از افروختن این آتش بردند آن بود که صد و سی هزار بیشتر از مسلمانان ، و دسته انبوهی از مسیحیان کشته گردیدند و سراسر آن پیرامونها ویرانه شد و سرانجام همه مسیحیان در بدر گردیده از خانه های خود بدور افتادند . اینست نتیجه بودن دستهای بیگانه در میان یک توده .

عثمانیان در ارومی و سلماس نیز مردم را به « اتحاد اسلام » میخواندند ، و برخی ملایان و دیگران با ایشان همدستی می نمودند . چنانکه در تبریز کرده بودند در اینجهام رشته کارها را خود در دست میداشتند و « قلعه بگی » بر پا کرده بودند و نیز در باره « قائمه » مردم را می آزرند . لیکن مردم بنام سپاسگزاری تاب آورده و آزرده گی نمی نمودند .

هنوز تیغ و تیغوتید دست برداشته روزانه بسیاری را از میان میبرد . کسانی که از کشتار جان بدر برده و با گرسنگی از میان نرفته بودند ، کنون زبون میگرهای کشته گردیده بزیار خاک میرفتند .

در شهر مردم بسیار کم شده و انبوهی از خانه ها تهی میبود . بویژه در کوبهای مسیحی نشین که مردمش گزارده و بیرون رفته بودند ، در بیرون بدتر از این می بود . دبه های مسلمان نشین را مسیحیان تهی گردانیده و پس از کوچیدن دبه های خود آنان نیز بی کس میماند .

در سلماس عثمانیان ناگزیر گردیدند کسانی را بگیرند و با زور بدیه هافرستند

که بروند و کشتها را بدروند و بکوبند و گندم و جو بشهر آورند .

سپس که هنگام رسیدن میوه ها آمد بسیاری از باغهای انگور بیکس ماند و میوه ها ناچیده بروی درختها وموها خشک گردید .

تا سالها بسیاری از دیده های سلماس وارومی تهی می بود و کسانی از تبریز و دیگر جا ها میرفتند و می خریدند و با بادی آنها میکوشیدند و تا آسوریان از بغداد باز کردند بسیاری از آ بادی ها تهی میماند .

بدینسان داستان دلگداز سلماس وارومی پیاپی رسید و ما کنون می باید بتهران باز گردیم و پیش آمدهای آنجا را بنویسیم .



۷۴ - شادروان حاجی رحیم باکوچی

(کوبا این پیکره از روی نگاره ( تصویر قلمی ) برداشته شده )

## آشفته‌گی کارهای تهران

مابیش آمدهای تهران را تا سروزیری دوم مستوفی‌الممالک در مرداد ماه ۱۲۹۴، نوشته و پس از آن در گفتگو با استان کوچ باز نمودیم که پس از شکست ساوه و رباط کریم که کوچندگان را روداد دردیماه آنسال کابینه مستوفی بر افتاد و بجای او فرمانفرما سروزیر گردیده کابینه پدید آورد، ولی زمان او دراز نبود و در نیمه‌های اسفند بر افتاد و بجایش سپهسالار سروزیر گردید، و در زمان این بود که عثمانیان سپاه باراتوف را شکسته و تا آوج پیش آمدند و قزوین و بلکه تهران به بیم افتاد. از آنسوی کوچندگان که با عثمانیان بایران باز گشته بودند در کرمانشاهان بنیاد دولت دیگری بسر وزیر نظام‌السلطنه نهادند. در نتیجه اینها در تهران جنبشهایی برخاست و سپهسالار بر افتاد و از تهران نیز بیرون رفت و از آنسوی تا دیر گاه کسی نتوانست کابینه پدید آورد و پس از چند هفته بود که وثوق‌الدوله کابینه درست کرد و رشته کارها را بدست گرفت و در زمان او بود که چون انگلیسیان بغداد را بگشادند عثمانیان در ایران ماندن نتوانستند و یکایک شهرها را رها کرده و باز گردیدند و کوچندگان نیز برخی بایران و برخی بجای دیگر پراکنده شدند و بدینسان کارها بکریه گشت.

ولی دیری نگذشت که شورش روستایان رو داد و در همه جا دیگر کونیها پدید آورد. چنانکه گفتیم در سایه این پیش آمد در تبریز و دیگر جا آزادیخواهان بتکان آمدند و بکارهایی از سودمند و بیسود برخاستند. ولی در تهران جز آشفته‌گی دیده نشد تا سالیان دراز این آشفته‌گی در میان بود.

ما در گفتگو از التمانوم روس بسته شدن مجلس دوم گفتیم این پیش آمد دوره نوینی در تاریخ آزادی ایران باز کرد. زیرا دسته های آزادیخواهانی که در نتیجه شورشهای چند ساله پیدا شده بودند از میان رفتند و رشته بدست ناصر الملك و وزیران افتاد که بدخلخواه کشور را راه بردند. اکنون می باید آنسخن را در باره شورش روستستان گوئیم. این پیش آمد نیز دوره نوینی در ایران بویژه در تهران باز کرد. چیزی که هست این بار دولت از نیرو افتاد و بجای آن يك دسته ای که سر رشته را در دست دارند نیامد، و رشته کار بدست گروهی سودجویان افتاد که تا چند سال کشور را آشفته داشتند و رسوایی ها پدید آوردند.

در تهران در آن ده و اند سال که از آغاز مشروطه میگذشت کم کم کسانی پیدا شده بودند که شیوه سود جستن و پول اندوختن را از راه دسته بندی و روزنامه نویسی و هیاهو و در آمدن بکار های کشوری و هواداری از آن وزیر و این وزیر و مانند اینها نیک می دانستند. در آن چند سال اینگونه کسان از همه شهر ها بتهران آمده و در اینجا مانده و کم کم گروه بزرگی شده بودند. بسیاری از نمایندگان پارلمان از شهرها آمده و پس از پایان نمایندگی دوباره بازنگشته و از این راه پول اندوختن و خوش زیستن پرداخته بودند. این کسان را در آن زمان «هوچی» نامیدند و ما نیز بهمان نام خواهیم خواند.

آزادیخواهان دلسوز راستینی که در آغاز جنبش پیدا شده و آن کار های تاریخی را انجام داده بودند روز بروز کمتر گردیده و این زمان در تهران پیدانمیبودند. زیرا چون جنبش آزادی در سایه کارشکنیهای همسایگان و کار ندانی های پیشروان و دیگر انگیزه ها بجای نرسیده و هر زمان با دشواریهای دیگری روبرو شده بود، این آزادیخواهان دلسوز نومید گردیده و بسیاری از آنان بکنار رفتند، و بسیاری نیز از سست نهادی بهمان سودجویان دغلكار پیوستند.

آخرین دسته اینان در میان کوچندگان بودند که داستانشان را نوشتیم، و چون این کوشش نیز بی نتیجه گردید و کوچندگان پراکنده شدند آنان بیکبار از میان رفتند و رو بهمرفته میدان در تهران برای هوچیان باز گردید.

در فروردین ۱۲۹۶ که آگهی از شورش روسستان و بر افتادن امپراتوری روس بیایی میرسید در تهران جنبشی پدید آمد و نمایندگان مجلس های سه گانه گذشته که در تهران می زیستند و چنانکه گفتیم پی کار نرفته و سیاست بازی را پیشه خود می داشتند، تنها بنام اینکه در مجلس گذشته نماینده بوده اند فراهم نشستند و گفتگو هایی در باره باز شدن مجلس کردند و چنین می خواستند که قانون انتخابات را دیگر گردانند و با دولت بسختانی برخاستند.

در این میان سردستگانی که با کوچندگان رفته و پس از شکست عثمانیان و پس نشستن ایشان باز گشتن بایران نتوانسته و باستانبول یا باروپا رفته بودند با سر های پر از هوس باز می گردیدند. در تهران کسانی که از چند ماه پیش بگوشه ای خزیده و خاموشی گزیده بودند یکایک بمیدان می آمدند و بخود نمایی می پرداختند. دولت ناگزیر شد مجلس چهارم را باز کند و در اردیبهشت ماه شاه فرمان آنرا بیرون داد، و این انگیزه شد که دسته بندیهای کهنه از دموکرات و مانند آن دوباره بکار افتند و در اینجا و آنجا نشستها برپا کنند. نیز برخی دسته بندیهای تازه ای پدیدار گردید.

آرزومندان نمایندگی در پارلمان هر یکی از راه دیگری میکوشیدند و هر کدام خود را بدسته دیگری می بستند و با وزیر دیگری سازش میکردند. روزنامه عصر جدید که تا این زمان برپا میبود در يك شماره خود گفتاری بعنوان «تجهیزات برای انتخابات» می نویسد که می باید برخی تکه های آن را در اینجا بیاوریم.

مینویسد «دوباره می بینیم در محیط سیاست طهران جنب و جوشهایی تولید و هر کسی و هر دسته درصدد تأمین آتیه است. احزاب سابق تشکیلات منحل شده خود را تأسیس و قواء خود را تجهیز می نمایند، احزاب تازه در شرف تشکیل، حکاکان مشغول کنندن امهار، مطبعه ها مشغول طبع اعلانها و پر گرام ها و مرامنامه ها می باشند... از قراریکه می شنویم یکفرقه بنام سوسیال دموکرات و یک فرقه بنام حامیان برزگران و یکفرقه بنام وادایون و یا اتحاد ملی تشکیل شده است... فرقه طرفداران

برزگر بطوریکه می شنویم از سه چهار نفر تجاوز نمی کنند . حزبی که می -  
 کویند فعلا دارای چهل و پنج نفر جمعیت شده است فرقه دادیون و یا اتحاد ملی  
 می باشد . . . .

یک راه کوشی که کسانی برای رسیدن بنمایندگی برگزیده بودند اینکه  
 حکمرانهای شهر هارا از بستگان وزیر دستان خود گردانند و برای اینکار فشار ها  
 به دولت می آوردند و خواهشهای پیاپی میکردند و این یک گرفتاری برای دولت گردید ،  
 و در نتیجه این گرفتاری و برخی انگیزه های دیگری که بیرون نیامد ، نزدیک با آخر -  
 های اردیبهشت بود که وثوق الدوله کناره جویی خواست و چند روزی کابینه بکار نمی -  
 پرداخت تا دوباره بخواش شاه و دیگران بکار بازگشتند .

در این زمان یک پیش آمد بدی در تهران آدمکشی ها بود . کسان تند اندیشه  
 بیباکی از آشفتگی کارها و از ناتوانی دولت فرصت جستجوی آنکه یک خواستار جمندی  
 در اندیشه دارند و گناهکار از بیگناه جدا گردانند بآدمکشی پرداختند .

نخستین داستان از اینگونه کشتن میرزا اسماعیل خان رئیس انبار دولتی بود  
 که روز شنبه بیست و هشتم بهمن رخ داد . نزدیک بغروب هنگامیکه او از اداره گندم  
 باز می گشته در نزدیکی کار ماشین دوتن بجلو آمده و بدستانو نیز آنکه سخنی میداریم  
 نکه داشتن درشکه را خواستار می شوند و همینکه درشکه می ایستد با تپانچه بدشلیک  
 می پردازند و در زمان گریخته ناپدید میشوند . درشکه چی او را باداره شهر بانی  
 می آورد و در میان راه بدرود زندگی میگوید . با همه کوششهای شهر بانی کشتن کان  
 بدست نیامدند .

دومین داستان کشتن کریم دوانگر بود که شب آدینه دوازدهم اردیبهشت رخ  
 داد . در یکی از کوچه ها مردم یکی را دیدند میگریزد و دیگری او را دنبال میکند  
 و چون بنزدیک رسید از پشت سر با تپانچه شلیک کرد و چون او افتاد خود بگریخت  
 و بیرون رفت . پاسبانان زخمی را که کریم بوده ، برداشتند و بشهر بانی آوردند و تا چند  
 ساعتی که جان داشت پرسشهایی از او کردند و در این میان چگونگی کشته شدن میرزا  
 اسماعیل خان هم دانسته گردید .



چند تنی یکی شده و بهوس آدمکشی افتاده اند و نخست با دست این کریم - میرزا اسماعیل خان را کشته اند و سپس چون از کریم ترسیده اند که رازشان را بی پرده گرداند با دست رشیدالسلطان نامی او را از میان برداشته اند. این کریم همانست که در زمان خرده خودکامگی بحاجی شیخ فضل الله تیرانداخت و او را زخمی گردانید، در آثرمان گرفته و بزندانش انداخته بودند، سپس آزاد گردیده و در سایه آن کار شناخته میبوده و در ره آزادیخواهان شمرده میشده.

پس از چندی متین السلطنه مدیر عصر جدید را کشتند. نزدیک بفرورفتن آفتاب بهنگامیکه او درخانه خود در پشت میز نوشتن نشسته بود مردی بنام دادن نامه بدرون در آمد و با تپانچه او را کشت و خود بیرون رفت و دستگیر نگردید.

متین السلطنه در مجلس دوم از نمایندگان بود و سپس در آغاز جنگ جهانگیر روزنامه عصر جدید را بنیاد نهاد که یکی از روزنامه‌های آبرومند ایران بود. چنانکه ما از نوشته‌هایش میفهمیم خود مرد چیز فهم و خونسردی میبوده و در آثرمان در میان روزنامه نویسان کسی با گاهی و فهم او نمیبوده، در نگارشهایش نیز همه ایرانخواهی نشان میدهد، چیزی که هست در آن هنگام شور و خروش ایران که دو دستگی بمیان افتاده و دسته انبوهی از آزادیخواهان و دیگران خواهان پیوستن با آلمان و عثمانی و جنگ با روس بودند و یکدسته همدستی با روس و انگلیس را بهتر دانستند، این از دسته دوم بوده است و در روزنامه خود هواداری از این اندیشه نشان داده، از اینجا مردم او را بهوا خواهی روس و انگلیس بدنام گردانیدند و بدگویی بسیار از او میکردند و بیگمان انگیزه بسیاری از این بدگوییها رشگی بوده که کسانی بفهم و دانش او می برده اند.

اندازه آشفتگی کارها و ناتوانی دولت از اینجا پیداست که بدینسان آشکاره آدم میکشته‌اند و کشتند کان دستگیر نمیشده‌اند.

در اینمیان دمو کراتها بنام «تشکیلی» و «ضد تشکیلی» دو دسته گردیده و در میان ایشان کشاکش آغاز شده بود و در روزنامه‌ها بیدگویی از یکدیگر می پرداختند، چه دمو کرات و چه دیگری هر کسی بسود خود میکوشید و یکی از افزارهای کارشان

دشنام نوشتن و دروغ بستن شده بود. آنانکه دستشان بر روزنامه نمر سیدشبنامه مینوشتند. يك دوره بسیار پستی برای روزنامه نویسی و دسته بندی آغاز گردید و خواهیم دید که تا چند سال این دوره پیش رفت.

در مرداد ماه کابینه وثوق الدوله برافتاد و این بار علاء السلطنه بروی کار آمد. انگیزه کناره جویی وثوق الدوله بیش از همه داستان آدمکشی ها بود. این داستان بمردم بسیار گران میافتاد و کسیرا ایمنی بجان نمیبود. پس از کشته شدن متین السلطنه وثوق الدوله بسیار کوشید که آنها را پیدا کند نتوانست و ناگزیر کناره جویی نمود. چیزی که هست دنباله آدمکشی بریده نشد و چند روز پس از پایداری کابینه نوین بود که آقا میرزا محسن را کشتند.

روز پنجشنبه هفدهم خرداد دو ساعت پیش از نیمروز هنگامی که سوار استر، از سوی عودلاجان بیازار بین الحرمین در میآمد و بکتن نو کر در جلو استرش راه میرفت ناگهان کسی بجلو آمد و سلام داد و در زمان با هفت تیرشلیکهای پیاپی کرد. همدستان او نیز از پشت سرشلیکها کردند. با آقا میرزا محسن دو گلوله یکی از سینه و دیگری از پهلو خورد و او را در غلطانید. نو کر و استر او نیز زخمی شدند. کشتگان کار خود را کرده و بیرون رفتند و شناخته نشدند.

آقا میرزا محسن با برادرش صدر العلماء از بیشگامان آزادی خواهی میبودند. در سال ۱۲۸۴ که آقای بهبهانی بهمدستی طباطبایی در تهران بکوششهایی برخاستند و در سایه یکسال و نیم رنج و تلاش جنبش مشروطه خواهی را پیش آوردند صدر العلماء داماد بهبهانی و یکی از همدستان او میبود و چه خود او و چه برادرش آقا میرزا محسن جانفشانیهای بسیار در راه مشروطه میکردند.

در مجلس نخست آقا میرزا محسن یکی از نمایندگان بود و سپس که آنزمانها گذشت و آندهسته نخستین مشروطه خواهان از میان رفتند این دو برادر در تهران از شمار علمای اعیان میبودند که با دولتیان پیوستگی میداشتند و بکار مردم میکوشیدند. آقا میرزا محسن میان مردم ارجمند میبود و از همه جا درخواستها باو میرسید. در سال ۱۲۹۰ چون داستان التماوم روس پیش آمد و مجلس بسته گردید و از آنسوی

علمای نجف و کربلا در کاظمین گرد آمدند و آهنگ در آمدن بایران میداشتند و دولت و یا بهتر گویم کابینه صمصام السلطنه میخواست آنرا بفریبد و در آنجا نگهدارند آقا میرزا محسن میانجی میانه آنان با دولت شد که بیشتر تلگراف ها با دست او فرستاده می شد .

رو بهمرفته اینمرد افزار دست و ثوق الدوله گردیده و در آنمیان کار کشاییها از مردم نیز میکرد . از چندی پیش آدمکشان پیامها باو می فرستاده اند و پیمش میداده اند تا امروز بدینسان از پایش انداختند .

این داستان بیم مردم را فزونتر گردانید و اداره شهربانی که وستاهل سویدی رئیس آن میباشد در روزنامه ها آگاهی پراکنده گردانید که هر کسیکه آگاهی درباره این داستانها دارد و با اداره شهربانی باز نماید یکصد و پنجاه تومان پاداش باو داده خواهد شد .

با این کوشش و سخت گیری بیست روز نگذشت که داستان دیگری رخ داد و آن اینکه منتخب الدوله داماد و ثوق الدوله را کشتند .

این جوانی بی آزار و در وزارت مالیه «خزانه دار» میباشد . روز شنبه نهم تیر ماه بهنگامیکه در درشکه نشسته برای دیدن وزیر دارایی میرفت در خیابان دوتن که جلو دهان خود را گرفته بودند از جلو در آمدند و با آنها آنچه شلیکها کردند که دو تیر باو خورد و او را در غلطانید . باز کشندگان گریخته و بیرون رفتند .

اداره شهربانی بکوششهای سختی برخاست و برای کسانی که در آن باره آگاهی دهند دوست تومان پاداش نوید داد و بکسانی که بدگمانی میرفت دستگیر کرده و بیازپرس پرداخت .

در اینمیان از یکسو روسیان در قزوین و همدان و کرمانشاهان و قم و دیگر جاها که میبودند بمردم هر گونه آزار میرسانیدند . روزنامه هاپر میگردید از تلگرافهای شکایت آمیز که از شهرها میرسید .

از یکسو خشکسالی رونموده و چنانکه درباره آذربایجان بگشادی نوشتیم در تهران نیز کمی نان و دیگر خوردنیها و کرائی آنها آغاز میگردد .

کابینهٔ علاء السلطنه چون تازه بود روزنامه هاستایش از آن می نوشتند و امیدها می نمودند گاهی آنرا «کابینه امید» می نامیدند و گاهی «کابینه ملی» می خواندند ، چون وثوق الدوله پاره «امتیازها» به بستگان روس داده بود آنرا عنوان بد گوینها گرفته در برخی روزنامه ها گفتارهای بیابمی نوشتند ، انتخابات تهران پیش میرفت و کشاکش بر سر آن همچنان برپا می بود . گذشته از آنچه گفتیم دو دسته اوین دیگری بنام های «اتفاق و ترقی» و «اجتماعیون و اعتدالیون» پدید آمده ، و ایندسته های گوناگون هر یکی کاندیدهای خود را برای نمایندگی پارلمان در روزنامه ها می شناسانیدند . دیمو کراتها که دو تیره گردیده بودند هر تیره ای کاندیدهای دیگری می شناسانیدند .

چون گرانی و کمیابی خوار و بار روز بروز سخت تر میگردد دولت کمیونی بر پا گردانید برای آنکه گندم از هر کجا که تواند بدست آورد و بهر بهایی که باشد بخرد و با بهای ارزان بناوایی ها دهد . نیز اندازه بسیاری برنج از مازندران خریداری کردند .

با همه امیدی که باین کابینه بسته می شد کاری از پیش نمیرفت و در آبانماه دوتن از وزیران کناره جستنند و دو تن دیگری بجای آنان آمدند و برخی از آنها نیز کار هاشان دیگر شد . روزنامه ها این را «ترمیم» نامیدند و تا چند روزی سخنها از آن رانندند ، با این «ترمیم» باز کاری پیش نرفت و یکماه نگذشت که کابینه بر افتاد .

این بار عین الدوله بمیان آمد و شاه او را بسر وزیر بر گزید و او پس از چندی کابینه ای پدید آورده بهمه جا آگاهی داد . در این کابینه سه تن از آنانکه سر وزیر دیده بودند ( مشیر الدوله و مستوفی الممالک و وثوق الدوله ) وزیر ی پذیرفتند و وثوق الدوله وزیر علوم و برادرش قوام السلطنه وزیر داخله و امین الملک وزیر پست بودند . این همان کابینه است که گفتیم دمو کراتهای تبریز بعنوان بودن این سه تن آزرده کی از آن نمودند و آنرا بر انداختند .

و وثوق الدوله بدنام شده بود و چنانکه گفتیم در کابینه علاء السلطنه برخی روزنامه

های تهران بد کویی بسیار ازو می کردند. از این گذشته جمله ای ازو در بساطه آذربایجان بزبانها افتاده بود که مایه خشم آذربایجانیان میشد. چنین می گفتند به هنگامیکه روسیان در آذربایجان می بودند و بیردن آنجا می کوشیدند وثوق الدوله (گویادرشست وزیران) چنین گفته: «شفاقلوس است باید برید» خود او چنین سخنی را بگردن نمی گرفت ولی مردم باور کرده بودند.

از آنسوی چنانکه گفتیم این زمان خیابانی و نوبری و همدستان ایشان در آذربایجان نیرومند گردیده ورشته کارها را در دست میداشتند و چنین میخواستند بدانسان که در آغاز جنبش آزادیخواهی آذربایجان کانون جنبش بودوانجمن تبریز دیده بانی بکارهای تهران می نمود اینان نیز نمایند و این پیش آمدها را دستاویز گرفته میخواستند هستی خود را بتهران آگاهی دهند. این بود روز سه شنبه سیزدهم آذرماه (۱۸ صفر) مردم را بحیاط بزرگ تجدد خواندند ودر آنجا سخنرانی کردند (بگفته خودشان میتینگ دادند)، و بد کویی بسیار از وثوق الدوله وقوام السلطنه و امین الملک کردند و آنانرا بدخواه کشور و همدست بیگانه خواندند، و چنین گفتند که تا این ستن بکنار نروند ما ایستادگی خواهیم نمود. سپس کسانی را از سران دموکرات بنام «هیئت مدیره میتینگ» برگزیدند که بتلگرافخانه رفته با تهران گفتگو کنند، و اینان بعین الدوله و مخبر السلطنه و کسان دیگری تلگراف فرستاده آنان را بتلگرافخانه خواستند. تا چند روز میانه آنان و تهران تلگرافها آمد و شد می نمود. از اینسوی گذشته از مخبر السلطنه و خود عین الدوله مستوفی المعالمک و مشیر الدوله و مؤتمن الملک و دیگر نمایندگان نوبری کزیده تهران و همچنین برخی سران دموکرات و مصمصام السلطنه بتلگرافخانه می آمدند و بگفتگو میپرداختند.

داستان بزرگ گردید و همه روزنامه های تهران با آواز درآمدند. این به بسیاری از ایشان بر میخورد که آذربایجان بکار تهران پردازد. اینان تهران را میدانی برای جنب و جوش خود می پنداشتند. وثوق الدوله و آن دوتن خود کناره جستند. ولی عین الدوله ایستادگی نشان میداد و میانجیان میخواستند که آذربایجانیان را خاموش گردانند و با ماندن آنان در کابینه خرسند سازند. دو هفته این گفتگو می رفت و

آذربایجان ایستادگی نشان میداد و سرانجام عین‌الدوله ناچار شد که کناره‌جویی آن سه تن را بپذیرد. ولی میخواست خود نیز کناره‌جویی و شاه خرسندی نمیداد، دو هفته بیشتر نیز با اینحال گذشت و در روزنامه‌ها سخن‌ها از «ترمیم کابینه» راندند و سرانجام بجای نرسید و کابینه از میان رفت.

این يك فیروزی برای دموکراتها شمرده میشد و چیرگی آنانرا میرسانید. این بود شاه ناگزیر شد مستوفی الممالک را که دموکرات‌ها آن را از خودشان می‌شمردند بسروزی برگریند، او پذیرفت و پدید آوردن کابینه پرداخت، دموکراتها خشنودی نمودند و روزنامه تجدد تبریز چیزها نوشت.

یکی از شگفتی‌های آن زمان بود که بدخواهی بکشور تنها آنرا می‌دانستند که يك وزیرى بدرخواست یکی از همسایگان کردن گزارد و کاری برای آنان انجام دهد، و این را که کسی بوزیری بیاید و بهیچ کاری برنخیزد و کشور را در میان آشوب نگه دارد و با این رفتار بیگانگان را از خود خشنود گرداند، بدخواهی نمی‌شماردند و زیان این را نمیدانستند.

چنانکه گفتیم در این هنگام چند گرفتاری در میان می‌بود. روسیان که از آغاز پیش آمد شورش روسستان خود را آزاد یافته در همه جا دست‌بازار مردم می‌کشادند، این زمان چون روسستان از جنگ کناره‌جسته و سپاه‌های ایشان از همه میدانها باز می‌گشتند و از ایران نیز می‌بایست باز گردند بیکبار رشته سامان آنان کسیخته شده و آزادیشان بی‌اندازه گردیده بود. چنانکه در باره آذربایجان آوردیم این زمان آشکاره شهرها را تاراج می‌کردند و بازارها آتش می‌زدند. یکی از شهرهایی که آسیب سختی دید همدان بود که سالدات و قزاق سه روز در آنجا بتاراج پرداختند و به بخشی از بازار نفت و بنزین ریخته آتش زدند. چون کسانی اندیشه جنگ و ایستادگی میداشتند بشلیک پرداخته چند تنی را کشتند. قزوین را هم تاراج کردند. درزنجان نیز دستبرد می‌نمودند. در گروس دبه‌ها را تاراج کرده کسان بسیاری را کشتند.

از سراسر کشور ایمنی برخاسته در هر کجا تاراجگران سر بر آورده بودند. در

کردستان ایله‌های کلباغی و مندمی هر زمان دوسوی دیگری آورده تاراج و کشتار می‌کردند. نایب حسین کاشانی و پسرش ماشاء الله خان که پس از بازگشت از کوچ



۷۰- وثوق الدوله

بدولت فروتنی نموده و نگه داری راه‌های آن پیرامون را بگردن گرفته و سالانه پول کزافی می‌گرفتند از یغماگری نیز بازنمی‌ایستادند و در همین روزها باردستان تاخته بنام کینه دیرین با چراغ علی خان بختیاری آنجا را تاراج کردند.

داستان جنگل این زمان بزرگ گردیده در کیلان نیز آنان جدا سرانه می‌-

زیستند و همچون آذربایجان خود را دیده بان تهران و کارهای دولت می‌شمردند. این زمان روزنامه‌های نیز بنام «جنگل» می‌نوشتند.

از آنسوی کرسنگی در همه جا روز افزون می‌بود. در تهران این زمان به یینوایان نان دادن نتوانسته «دمپخت» می‌فروختند. درشش جا دکان باز کرده روزانه سی خروار برنج و بیست و پنج من گوشت و بیست و پنج من باقلا پخته و بمردم می‌فروختند. آدمکشها که چند ماه پیش رخ داد کشندگان آنها را بدست آورده و بند کرده و بیازپرس پرداخته بودند. لیکن در این میان باز کشتار دیگری رخ داد، بدینسان که شب یکشنبه بیست و پنجم آذر ماه میرزا احمد خان صفا را که یکی از کارکنان اداره شهر بانی میبود و بازپرسی از آدمکشها را اومی کرد کشتند و کشته شناخته نگردید.

اینهاست نمونه آشفتهگیهای تهران. روزنامه‌های پایتخت که این زمان نزدیک بده میبودند هر روز یکسو با این آگاههای شرم آور ستونهای خود را پر میکردند و یکسو بگفتارهای بالا بلندی که نمونه سودجویی و پست اندیشی و خود خواهی نویسندگان میبود می‌پرداختند، و در این میان چند تنی باهم دشمنها مینمودند که روی کاغذ را باسخنان زشت خود سیاه میکردانیدند.



## در آمدن انگلیسیان با ایران

چنانکه گفته‌ام در این زمستان يك ديگر کونی بزرگی در کار جنگ جهانگیر رو داد، و آن اینکه دولت روس با از میان جنگ کشید، دولت نوین با آلمان و عثمانی بگفتگوی آشتی پرداخت و خود را بکنار کشید. این کار نتیجه‌های بسیاری را در پی میداشت و یکی از نتیجه‌هایش تهبی شدن ایران از سپاهیان روس می‌بود. در گفتگو این را نیز شرط کردند و سفیر ایران از برلن با تلگراف آگاهی داد و روزنامه‌ها آنرا نوشتند و شادمانی نمودند.

سپاه روس پس از ده سال درنگ در ایران و رسانیدن آن آسیبها و کزندها کزون از این سرزمین خواستندی رفت و بدینسان یکسوی پیمان ۱۹۰۷ روس و انگلیس از میان بر می‌خاست.

چیزیکه هست جنگ جهانگیر پایان نرسیده و پس از کناره گیری روس باز با سختی دنبال میشود. این بود انگلیسیان خود را ناچار دیدند که شکافی را که بانگیزه رفتن روسیان در این بخش میدان جنگ باز میشد پر کنند، و چون خود سپاهی برای این کار نمیداشتند چنین نهادند که کمسیونی از سرکردگان و کارشناسان جنگی بفرستند و اینان در ایران از سپاهیان روس که بیکار میگرددیدند با پول سپاه گیرند و از آنسوی در قفقاز گرجیان و ارمنیان را بر انگیزند و با دادن پول و سر کرده و افزار جنگ در برابر عثمانیان بایستادگی وادارند.

برای این کار ژنرال دنسترویل را که یکی از سرکردگان انگلیسی می‌بود بر-  
گزیدند و او خود کتابی نوشته که در دسترس ماست و در دیباچه آن چنین میگوید:

یکی از آرزوهای آلمان از پیش از زمان جنگ این بود که آسیای کوچک را بگیرد و با کشیدن راه آهن بران و بغداد بدون آسیا راه یابد. چون در ماه مارس ۱۹۱۷ شهر بغداد بدست انگلیسیان افتاده و امید یاز کردانیدن آن نماند آلمانیان ناچار شدند برای پیشرفت خود در آسیا اندکی بالاتر را گیرند و این باره راه بران و باکو و بخارا را بدیده گرفتند. پیداست که خواست آنها بیش از همه دست یافتن بشهرهای قفقاز و به باکو و دریای خزر می بود. از اینرو کار من این بایستی بود که پیش از آنکه آلمانیان و ترکان برسند این جاها را در زیر نگهبانی دارم. شکفت بود که هنگامیکه سپاه انگلیس بغداد را گرفت و راه نخستین که آلمانیان بسوی آسیا برگزیده بودند بروی آنان بسته شد در همان هنگام پیش آمد شورش روسستان راه دومین را بروی آنان باز کرد. تا تابستان ۱۹۱۷ سپاهیان روس در میدانها می ایستادند، ولی پیدا بود که این ایستادگی دیرین نخواهد پایید. خط جنگی روس از جنوب روسستان آغازیده و از سراسر قفقاز و دریای خزر گذشته و از شمال ایران پیش رفته و دست چپ آن با خط جنگی انگلیس در بین النهرین بهم می پیوست. در پاییز ۱۹۱۷ این خط جنگ بهم خوردن آغازید.

از اینرو نیروهای ترک در ارضروم که بجای پیشرو سپاه آلمان می بودند برای پیشرفت بسوی شهرهای قفقاز که یگانه آرزوی آنان می بود جلو گیری جز از دستد هایی از ارمنیان نمداشتند و آنان چون پیش رفتندی شهر تفلیس بیگمان بدستان افتادی و داشتن این شهر آلمان و ترک را بسراسر قفقاز چیره کردانیدی و گذشته از راه آهن میانه دریای سیاه و دریای خزر کانهای نفت باکو و دیگر دارا کهای کوهستان قفقاز و همه غله و پنبه آن پیرامونها بدست آنان افتادی.

از این سو دوری راه که از بغداد تا باکو هشتصد میل دور است، جلو گیری از فرستادن سپاه میکرد. تنها راه آسان آن بود که میسیونی از انگلیسیان فرستاده شود که همینکه به تفلیس رسیدند از روسیان و گرجیان و ارمنیان آنجا که در سپاه روس بوده بودند نیرویی پدید آورد و از پیشرفت ترکان جلو گیرد.

اینست گفته های ژنرال دنستروویل. این اندیشه نخستین انگلیسیان می بود.

ولی چنانکه آن ژنرال نیز می گوید این اندیشه را بکار نتوانستند بست و بافقاز نتوانستند رسید. ولی در ایران نشیمن گزیدند و بکارهایی پرداختند که می باید آنها را بکوتاهی در اینجا بیاوریم:

ژنرال دستروویل روز هفتم بهمن (۲۷ ژانویه ۱۹۱۷) همراه دوازده تن سر کرده و دو تن نویسنده لشکری، با چهل و یک اتومبیل سواری و یک اتومبیل زره پوش جنگی از بغداد با هنگ ایران بیرون آمدند، و چون هنگام سخت زمستان و راهها پر از برف می بود پس از بیست روز بقزوین رسیدند. این هنگام بود که سالدات و قزاق روس گروه گروه می کوچیدند و راهها پر از دسته های آنان می بود، ولی ژنرال بارانف خود نرفته و در همدان نشیمن میداشت.

این اندیشه که انگلیسیان بایران بیایند و در اینجا از روسیان که پراکنده میشدند سپاهی پدید آورند با آگاهی بارانف و با هم سکالی او پیش آمده بود و او با این اندیشه همداستانی مینمود، و این بود خود نرفته میماند. انگلیسیان باو ماهانه می پرداختند. همچنین ژنرال پیچراخوف که سر کرده یکدسته قزاق سوار می بود خودش و سوارانش با انگلیسیان همراهی مینمودند و از آنان ماهانه میگرفتند.

ژنرال دستروویل شتاب داشت که خود را بافقاز برساند. در قزوین دانست که سنگهایی بر سر راه میباشد زیرا از یکسو جنگلیان که این زمان یکدسته نیرومندی شده و یک سر کرده آلمانی نیز میان خود میداشتند با آمدن انگلیسیان بایران دشمنی مینمودند و یکی از آرزوهای آنان میبود که ایران را از سپاه بیگانه بپرانند. انگلیسیان می بایست از میان خاک اینان گذرند تا بافقاز برسند. از یکسو هم گروهی از روسیان در اتزلی دست بهم داده و کمیته ای برپا کرده ورشته کارهای شهر و بندر را در چنگ میداشتند و ناگزیر می بودند که آنان هم ناخرسندی نمایند.

با اینهمه دستروویل نایستاد و با همراهان خود آهنگ اتزلی کرد. در میان راه چیزی پیش نیامد و جنگلیان بجلوگیری برنخواستند. ولی در اتزلی کمیته بعنوان آنکه روسستان با آلمان آشتی کرده و دیگر جنگ نمیکند و دیگر انگلیسیان همدست آنان نیستند از پیشرفت آنان جلو گرفت. انگلیسیان ناگزیر باز گردیدند و چنانکه

با شتاب رفته بودند با شتاب باز گشتند و در قزوین هم نمانده آهنگ همدان کردند که آنجا را نشیمنگاه خود گردانند.

اندیشه اینکه از سپاه روس با پول لشگری پدید آورند درست در نمی آمد. شورش روستان در همه جا سالدات و قزاق را شورانیده و لگام کسیخته گردانیده بود. و از آنسوی چون چند سال در میدان های جنگ بسر برده بودند کنون با شتاب بخانه های خود باز گشته و از جنگ و از انگلیس بیزاری می نمودند و ژنرال باراتف را که با انگلیسیان همراهی مینمود دشمن جنبش توده روسی می شماردند. این بود از آن اندیشه چشم پوشیدند، ولی چنین نهادند که روسیان بیکبار نروند و با انگلیسیان فرصت دهند که اندیشه دیگر کنند و قزاقهای ژنرال پیچراخوف آخرین دسته ای باشد که از ایران برود.

بدینسان انگلیسیان در ایران جای روسیان را گرفتند، و چون کم کم به نیرو می افزودند که از یکسو سپاهی و سر کرده از عراق و هندوستان فرستاده میشدند و از یکسو از روسیان و دیگران بآنان می پیوستند گذشته از همدان و قزوین بزنجان و بیجاژ و صاین قلعه و دیگر جاها نیز سپاه فرستادند. داستان فرستادن هواپیما بارومی و بیرون آوردن آسوریانرا از آنجا نوشتیم.

در این هنگام گذشته از عثمانیان جنگلیان برای انگلیسیان بیمی میدویدند، زیرا چنانکه گفتیم خود دسته نیرومندی شده بودند و از اینسوی در قزوین و همدان و تهران و دیگر جاها هواداران و همداستان بسیاری میداشتند که اگر آهنگ اینسو کردند دسته های انبوهی بآنان پیوستندی. خود ژنرال دنسترویل این را نیک می نویسد. میگوید: پس نشینی ما پر وبال بآرزوهای میرزا کوچک خان داد و بآوازه و جایگاه او در میان مردم افزود. کارکنان او در قزوین و همدان و دیگر شهرها بسختی می کوشیدند. مردم او را رهاننده ایران شمرده امید می بستند که بیکانگان راهمه از ایران بیرون خواهد کرد. میرزا کوچک خان اگر در همان هنگام بکار بر میخواستی فیروزی یافتی و خود هنگام کار نیز رسیده بود، ولی آتزمان هوا ساز کار نمی بود و هنگامیکه هوا ساز کار گردید ما چندان نیرو اندوخته بودیم که او را از اندیشه کار باز